جلسه 807

چهارشنبه 22/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به آیه ذکر بود بر حجیت بر خبر واحد.

عرض کردیم که این آیه دلالت بر حجت خبر واحد نمی کند چون موردش نبوت هست که از اصول دین است و خبر واحد در مورد آن حجت نیست. چون در قبل از این جمله فرموده است که وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم، هم در سوره نحل آیه 43 و هم در سوره انبیاء آیه 7 اینجور بیان شده است.

منتهی راجع به اینکه بحث، بحث نبوت باشد، معمولا فرموده اند که آیه فرموده است که بروید سراغ اهل کتاب و راجع به این مسائل نبوت که پیامبران گذشته هم انسان بودند از اهل کتاب سؤال کنید. ذکر به معنای کتاب هست و اهل الذکر یعنی اهل الکتاب یهود و نصاری.

ما عرض کردیم که این مطلب مخالف روایاتی است که صریحا فرموده است که مراد از اهل ذکر آل محمد علیهم السلام هستند. فرمود الذکر محمد و نحن اهل الذکر (صلوات الله علیهم اجمعین). یا در صحیحه محمد بن مسلم بعد از اینکه محمد بن مسلم می گوید إن من عندنا یزعمون أن قول الله عزوجل فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعملون انهم الیهود و النصاری، قال اذاً یدعونکم الی دینهم، ثم قال بیده الی صدره نحن اهل الذکر و نحن المسئولون.

اشکالی که شده در رابطه با این روایات این است که گفته شده است که نمی شود بگوئیم مراد از آیه اهل کتاب نیستند بلکه مراد اهل بیت هستند. بطن کتاب بحث دیگری است، به عنوان اینکه بیان بطون قرآن بشود بلااشکال اهل بیت اهل ذکر حقیقی هستند، اهل کتاب حققی اهل بیت هستند، در این شکی نیست. ورثه جمیع انبیاء، وارث آدم و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی ائمه طاهرین علیهم السلام هستند، وارث تورات و انجیل ائمه طاهرین علیهم السلام هستند، در این شکی نیست. ولی نمی شود بگوئیم این روایات دارد ظاهر آیه را بیان می کند. چون کما ذکر فی البحوث که معنا ندارد که ما کسانی که پیامبر را قبول نداشتند و تشکیک می کردند در نبوت پیامبر برای اثبات حقانیت پیامبر حواله بدهیم به ائمه علیهم السلام. خب امامت ائمه علیهم السلام در طول نبوت نبی اکرم هست، کسی که معترف نیست به نبوت نبی اکرم طبعا به امامت ائمه علیهم السلام معترف نخواهد بود. معنا ندارد بگوئیم برای اثبات نوبت پیامبر رجوع کنید از اهل بیت سؤال کنید.

در یک روایت صحیحه هست که آقای خوئی به این روایت صحیحه استدلال می کند بر اینکه کفار مکلف به فروع نیستند، می گوید: من لم یعرف النبی منکم هل یجب علیه معرفة الامام؟ حضرت فرمود: چطور کسی که خدا و پیامبر را نمی شناسد تکلیف بشود به معرفت امام. بعد آقای خوئی می فرماید: خب کسی که خدا و پیامبر خدا را نمی شناسد تکلیف به معرفت امام که جزء اصول دین است نمی شود آنوقت تکلیف می شود به سائر فروع دین!!. حالا ما به این بخش از روایت کار داریم که من لم یعرف النبی فکیف یجب علیه معرفة الامام. خب من لم یعترف بنبوة نبینا محمد صلی الله علیه وآله کیف نرجعه الی السؤال عن اهل البیت علیهم السلام.

اقول: این فرمایش به نظر ما قابل مناقشه است. چون یک وقت ارجاع به ائمه علیهم السلام برای قول ائمه علیهم السلام است تعبدا، بله این معنا ندارد در این مورد. اما ائمه علیهم السلام به عنوان اهل علم به عنوان کسانی که در جامعه از آنها به عنوان یک انسانهای عالم و دانشمند و حکیم نام برده می شد و کسی تشکیک نمی کرد در این مطلب، و اگر کسی هم ارجاع داده می شد در این مسائل اصول دین به مانند علی علیه السلام، نه به عنوان اینکه علی وصی رسول الله است، بلکه به عنوان اینکه علی حکیم است، قریب به این مضمون در ذهنم هست که: من اراد أن ینظر الی لقمان فی حکمته فلینظر الی علی علیه السلام، پس اشکال ندارد که خداوند ارجاع بدهد به اهل بیت به عنوان اینکه اینها اهل ذکرند یعنی اهل علمند. بروید از اینها بپرسید نه اینکه تعبدا قبول کنید بلکه تا اینکه شما را قانع بکنند. این چه اشکالی دارد؟

و اینی را هم که در بحوث فرمودند که این روایات تفسیر ظاهر کتاب نیست بلکه بیان بطون کتاب باید باشد.

خب چطور ما این صحیحه محمد بن مسلم که دارد نفی می کند که مراد از اهل ذکر علماء یهود و نصاری باشند بعد می فرماید اذا یدعونکم الی دینهم، چه جور ما بگوئیم که این روایت بیان بطن این آیه را می کند نه بیان ظاهر این آیه والا ظاهر این آیه از اهل ذکر همان اهل کتاب اراده شده است؟ خب صریح صحیحه محمد بن مسلم نفی این مطلب است.

سؤال وجواب: فاسئلوا اهل الذکر یعنی اهل العلم. اهل علم حالا اگر دیگران اشتباه بکنند فکر کنند اهل علم یعنی کعب الاحبارها دانشمندان یهود و نصاری، خب این خطای در مصداق است، آنها اهل جهلند نه اهل علم. مراد از اهل علم اهل بیت علیهم السلام باشند، چرا این بیان بطن قرآن باشد؟ نخیر، بیان مصداق حقیقی ظاهر کتاب است و علماء یهود و نصاری مصداق اهل علم نبودند.

سؤال وجواب: ببینید إن من عندنا یزعمون أن قول الله عزوجل فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعملون انهم الیهود و النصاری، قال اذاً یدعونکم الی دینهم، یعنی پس مراد از اهل ذکر یهود و نصاری نیستند.

محقق اصفهانی یک توجیهی کرده که چه جور ما این آیه شریفه را با این روایات تطبیق بدهیم.

فرموده: مظنون این است که اهل ذکر در هر زمانی به لحاظ آنچه که از آنها سؤال می شود مختلف هستند. راجع به اینکه پیامبر فرشته نباید باشد می تواند رجل باشد انسان باشد، خب طبیعی است که باید برویم سراغ علمائی که آشنا هستند با احوال پیامبران گذشته. رجوع به پیامبر و عترت پیامبر در این مورد مصادره به مطلوب می شود. پس به لحاظ سؤال از اینکه پیامبران گذشته رجال بودند یا ملک بودند، طبیعی است باید به علماء آشنای با ادیان سابقه و انبیاء سابقه رجوع کنیم. ولی سؤال از حلال و حرام در شریعت اسلام، نه، او باید از ائمه علیهم السلام سؤال بشود. ائمه حملة علم الله هستند. ولذا مصداق در زمان صدور این روایات ائمه علیهم السلام بودند منحصرا، چون دیگر سؤال از حلال و حرام می شد در زمان ائمه علیهم السلام لذا مصداق منحصرشان ائمه علیهم السلام بودند.

آقای خوئی چون بیان محقق اصفهانی را پذیرفته این را اضافه کرده، فرموده در زمان غیبت اهل ذکر می شوند فقهاء امت، که رأی امام معصوم را می رویم از فقهاء امت سؤال می کنیم. ولذا آقای خوئی در اجتهاد وتقلید به این آیه استدلال می کند بر حجیت فتوای فقیه، می گوید فقیه اهل ذکر است در زمان خودش. وحتی قبول ندارد که این آیه راجع به حجت خبر هست، چون می گوید اهل ذکر یعنی اهل علم، و راوی بما هو راو اهل علم نیست، رب حامل فقه لیس بفقیه، که این را بعدا مطرح می کنیم.

اقول: به نظر ما این مطلب هم تمام نیست، چون آیه که قضیه حقیقیه نیست که ما بگوئیم اهل ذکر فی کل زمان یختلف بالنسبة الی مورد السؤال عنهم. آیه می گوید که ما انسانها را فرستادیم، و ما ارسلنا الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر، خب فسئلوا اهل الذکر موردش راجع به همین و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم هست، مورد آیه سؤال از همین بحث نبوت هست که شما فرمودید رجوع به محمد وآل محمد علیهم السلام محل کلام است و معنا ندارد و باید به علمای عارف به احوال انبیاء سابقین که علماء یهود و نصاری بودند مراجعه کنیم. خب این خلاف صحیحه محمد بن مسلم است، اینکه نشد توجیه صحیحه محمد بن مسلم، شد خلاف صحیحه محمد بن مسلم.

سؤال وجواب: آیه که ندارد که یا ایها الناس اسئلوا اهل الذکر إن کنتم لاتعلمون. بلکه آیه در این مورد و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم دارد فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون، در یک آیه دیگر دارد ان کنتم لاتعلمون بالبینات و الزبر. آنوقت در همین مورد که سؤال از نبوت است صحیحه محمد بن مسلم می فرماید که مراد یهود و نصاری نیستند اذا یدعونکم الی دینهم. خب مگر بنا بود که ما در احکام و حلال و حرام رجوع کنیم به علماء یهود ونصاری؟ خود این روایت می گوید اذا یدعوکم لی دینهم یعنی در مسائل اعتقادی اگر بروید به یهود و نصاری رجوع کنید آنها شما را تشویق می کنند که دین آنها را بپذیرید.

 یک بحثی هست که بعضی از دوستان مطرح کردند که ائمه علیهم السلام در روایات برخوردشان با افرادی که تفسیر به رأی می کردند یا از پیش خودشان مطالبی را می گفتند برخورد شدید بود، یعنی حمل به صحت نمی کردند سخنان آنها را. اگر اطلاق سخنان آنها هم ایراد داشت می رفتند سراغ ایراد آن سخن، تا به آنها بفهمانند که مفاسد دور شدن از اهل بیت چیست. ولذا ممکن است یک مطلبی آنها بگویند بشود هم توجیه کرد و با یک قیدی او را پذیرفت، اما امام نقش اصلاحی نداشتند در رابطه با این سخنها، دنبال اصلاح آن سخن نبودند بلکه دنبال کشف فساد آن سخن بودند، شما که از اهل بیت دور شدید می آیید از پیش خودتان می گوئید ایراد حرفتان این است. تا اینها بفهمند که باید بیایند سراغ اهل بیت.

گفته می شود که این صحیحه محمد بن مسلم هم ولو اصل مطلب فی الجمله درست است که راجع به این مسئله نبوت و اینکه در پیامبران گذشته آنهایی که مبعوث به رسالت شدند فرشته نبودند انسان بودند مانعی ندارد برویم از علماء یهود و نصاری بپرسیم، بپرسیم که پیامبران گذشته انسان بودند مرد بودند یا فرشته بودند؟ و اگر هم خواستند به حاشیه بروند و شروع کنند از حقانیت دین خودشان بگویند خب نمی گذاریم به حاشیه بروند می گوئیم همین سؤال مان را جواب بدهید، خب طبعا آنها هم جوابشان است که بله انسان بودند دیگر. اذا یدعوکم الی دینهم بله اگر به حواشی بروند یدعوکم الی دینهم، اما اگر فقط بخواهند به این سؤال جواب بدهند ما می گوئیم پیامبران گذشته انسان بودند یا فرشته بودند همین را جواب بده می گوید انسان بودند، دیگر سؤال مان تمام شد پس عیب ندارد آیه ارجاع بدهد به علمای اهل کتاب در رابطه با خصوص این مسئله.

اقول: بله این درست است، ولی اطلاق کلام اینهایی که داشتند این آیه را تفسیر می کردند که مراد از اهل ذکر یهود و نصاری است این اطلاق کلامشان چون ایراد داشت و لذا ائمه علیهم السلام به شکل تهاجمی برخورد کردند نه به شکل اصلاحی. اصلاح مطلب می شد کرد، اما چون مطلب بالاخره مطلب دقیقی نبود که آنها می گفتند وخالی از ایراد نبود امام آن جنبه باطل مطلب آنها را به رخ آنها می کشید تا آنها بفهمند که مطالبشان مطالب دقیقی نیست.

این فی الجمله حرف خوبی است، ولی بالاخره صحیحه محمد بن مسلم مفادش این است که می خواهد بگوید اهل ذکر در آیه فسئلوا اهل الذکر منطبق بر یهود و نصاری نیست، ظاهر صحیحه محمد بن مسلم این است. بله ما قبول داریم و در روایات ما هم هست که مطالبی که عامه می گفتند اگر هم برخی از موارد قابل حکّ و اصلاح بود برخوردشان شدید بود و جنبه فساد آن مطلب را بیان می کردند، وهدف هم این بود که به آنها بفهمانند که شما از منبع وحی که دور شدید به انحراف کشیده شدید. اما ظاهر این صحیحه محمد بن مسلم بیش از این حرفهاست، ظاهرش این است که می خواهد بفهماند اصلا مراد از اهل ذکر یهود و نصاری نیستند. وهیچ اشکالی ندارد که ما به این ظهور عمل کنیم، اهل ذکر یعنی اهل علم، علماء یهود و نصاری اهل علم نیستند، آنها اهل جهلند، حرفوا الکلمة عن مواضعه. اهل علم اهل بیت علیهم السلام هستند. حتی در این مسائل هم ما ارجاع داده شدیم به اهل بیت علیهم السلام منتهی نه اینکه تعبدا این مسائل را از اهل بیت قبول کنیم تا گفته بشود که این مصادره به مطلوب است. نخیر، ما می رویم سراغ علی علیه السلام، قطع نظر از اینکه امام است حکیم است ولذا بعضی از بزرگان می گویند بهترین دلیل بر وجود خدا ایمان علی علیه السلام است به خدا. این تعبد نیست که علی را ما از طریق پیامبر خدا شناختیم پس اول باید خدا را قبل کنیم بعد پیامبر خدا را قبول کنیم بعد علی را قبول کنیم. نخیر، ما علی را به عنوان حکیم امت و به عنوان یک انسان برجسته قبول داریم، ونیازی هم نداریم به تعبد. وقتی می بینیم که یک انسان بزرگی که بشریت متحیر هست در رفتار او، در شخصیت او، در سخنان او، آنهایی که پیامبر اسلام را خیلی قبول ندارند مثل مسیحی هایی که دیدید، به هر حال افکاری که دارند اینها جذب سخنان امیرالمؤمنین می شوند کتاب می نویسند، یعنی سخنان علی آنها را هم مبهوت کرده است. ولذا این جمله را که یکی از بزرگان فرموده اند و حرف درستی است: یکی از بهترین ادله بر وجود خدا علی است، هم وجود علی وجود این شخصیت، و هم ایمان علی. علی کسی نیست که برود سراغ جهل، برود سراغ پرستش موهومات. ولذا فسئلوا اهل الذکر از اهل بیت سؤال کنید آن بعد عقلانی را هم بروید از اهل بیت سؤال کنید به طور عقلانی جوابتان می دهند.

سؤال وجواب: پیامبر محل نزاع بوده، می گفتند تو ادعای نبوت می کنی برای خودت، اما علی علیه السلام که برای خودش چیزی نمی خواست محل شبهه نبود. ولذا آن رهبر مسیحی ها نجران خب مباهله را قبول کرد با پیامبر، ولی وقتی به او گفتند پیامبر دارد می آید علی و فاطمه و حسن و حسین همراهش هستند گفت بترسید از این مباهله دست بردارید والا نابود خواهید شد. بحث در مقام ثبوت نیست، بحث در این است که پیامبر که قطعا اشرف مخلوقات هست ولی محل نزاع بود، اما علی علیه السلام به عنوان یک دانشمند و حکیم ممکن است رافع نزاع باشد مخصوصا با بیانات حکمیانه.

پس به نظر ما هیچ اشکالی ندارد فاسئلوا اهل الذکر یک مصداق موهومی داشت پیش مردم که علمای یهود و نصاری بودند، اینا مصداق موهوم بودند. مصداق حقیقی اهل ذکر ائمه طاهرین بودند حتی در زمان پیامبر علی علیه السلام، وبعد از پیامبر هم اهل بیت عصمت و طهارت، باید به اینها رجوع کنیم. هیچ مشکلی به نظر ما در این رابطه نیست.

سؤال وجواب: قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب که امیر المؤمنین علیه السلام است، که اگر شما تردید دارید در پیامبری من، خدا گواه پیامبری من هست و علی. پیامبر می گوید کافی است که علی شهادت می دهد به پیامبری من در کنار شهادت خدا. این خیلی مهم است.

سؤال وجواب: مراد آثاری که از تأیید خدا بود یعنی معاجز، آن معاجزی که بود آنها آثار تأیید خدا بود و همینطور ایمان علی، علی مگر ساده است که دنبال هر دعوتی راه بیفتد برود. اینکه پیامبر می فرماید کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب که امیر المؤمنین علیه السلام است، یعنی به مشرکین و کفار می گوید کافی است برای اثبات نبوت من گواهی شخصی مانند علی.

به نظر ما اصل این مطلب که گفته شد که آیه فاسئلوا اهل الذکر راجع به نبوت است دلالت بر حجیت خبر واحد نمی کند درست است، منتهی جمعش با این روایات این است که اهل ذکر اهل کتاب یهود و نصاری نیستند الا به نظر توهمی برخی از مردم و اهل ذکر حقیقی ائمه طاهرین علیهم السلام هستند.

آخرین اشکالی که در رابطه با این آیه ذکر شده را آقای خوئی در بحث اجتهاد و تقلید هم دارد، صاحب کفایه هم مطرح کرده و جواب داده، ولی آقای خوئی اشکال را پذیرفته و گفته اهل ذکر یعنی اهل علم یعنی فقیه، راوی بما هو راو رب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه، راوی لزوما مصداق اهل علم نیست، آن حیث دیگر راوی ممکن است که هم راوی باشد و هم اهل علم مثل زراره، اما سؤال از زراره باید بینیم از چه حیث می شود، اگر از حیث اینکه اهل ذکر است خب می شود سؤال از فتوای زراره، بحث ما در حجیت خبر زراره است، این آیه متکفل حجیت خبر زراره نخواهد بود.

مرحوم صاحب کفایه جواب داده، فرموده: زراره و محمد بن مسلم و امثال اینها همان حیث معرفتشان به کلمات ائمه علیهم السلام با قطع نظر از اینکه صاحب رأی بودند همینکه کلام امام را می فهمد و کلمات زیادی را از امام شنیده است و معانی آنها را فهمیده است، به این لحاظ هم صدق می کند که زراره اهل علم است، ولو آن حیث مقام اجتهاد را نداشت. عرض کردم در تأیید فرمایش صاحب کفایه که این افراد مسئله گو رأی و اجتهاد ندارند اما اگر انسان مسئله گوی حسابی باشد اهل علم است، بتواند خوب رساله عملیه را بفهمد و برای مردم بیان کند اهل علم است کار آسانی نیست، خب زراره هم از این حیث اهل علم بوده است، از همین حیث که معانی کلمات اهل بیت را می فهمیده قطع نظر از اینکه صاحب رأی و اجتهاد بوده است.

خب وقتی اینجور شد و زراره شد اهل ذکر و اهل علم حتی به این لحاظ راوی بودن چون می فهمد معنای احادیث را که معانی قریب به حس است و احادیث متعددی را هم خبر دارد، ولی مربوط می شود به حیث راوی بودنش، منتهی یک راوی جلیل القدری است، آنوقت الغاء خصوصیت می کنیم می گوئیم حالا آن راوی هم که معنای حدیث را نمی فهمد ولی خیلی خوش حافظه است و اصلا کلام امام را یادداشت کرده و برای ما می خواند، خب به الغاء خصوصیت وقتی خبر زراره بما هو خبر لا بما هو فتوی حجت شد الغاء خصوصیت می کنیم به حجت سائر اخبار عدول.

واین فرمایش صاحب کفایه فرمایش متینی است. و اینکه آقای خوئی در بحث اجتهاد وتقلید گفته اند این آیه مختص به فتوای فقیه است و ربطی به حجیت خبر واحد ندارد به نظر ما این اشکال وارد نیست. از این بحث بگذریم.

سؤال وجواب: عیب ندارد اهل ذکر اختصاص به ائمه علیهم السلام ندارد، نحن اهل الذکر ائمه علیهم السلام مصداق بارزش هستند. بله فقهاء اهل ذکرند ولی آیه دلالت بر حجیت فتوا نمی کند بخاطر آن اشکالات قبلی که داشتیم.

#### آیه ششم: آیه اذن

این آخرین آیه است که آیه اذن هست " ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین" و آیه مهمی است و من یک مقدار تعجب کردم که آقای صدر چطور شده این آیه را اصلا مطرح نکرده است.

آنقدر دلالت این آیه قوی هست ولو تام نباشد اما دلالت ضعیف نیست دلالت قویه است که حاج آقای وحید به این آیه در بحثشان استدلال می کردند بر حجیت خبر واحد. یعنی ایشان تمام اشکالات را می خواستند جواب بدهند و دلالت آیه را بپذیرند. حالا مطالب ایشان یادم نیست ولی اصل مدعای ایشان یادم هست. ولذا در این آیه بیشتر دقت کنیم شاید حق این آیه اداء نشده است.

تقریب استدلال را عرض کنم بقیه بحثها بماند، گفته می شود که یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین، آمن لفلان أی صدّقه فیما یقول، آمن بفلان أی اعترف به، آمن بالله أی اعترف بالله، آمن له أی صدقه فیما یقول. برادران یوسف به یعقوب علیه السلام گفتند و ما انت بمؤمن لنا و إن کنا لصادقین، پدر جان ما راست هم بگوئیم تو ما را تصدیق نمی کنی. یا آمن له لوط، یعنی صدقه فیما یقول. لغت اینجور معنا می کند. یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین، یؤمن بالله یعنی یعترف بالله که البته یعترف بالله بالتبع یصدق الله هم هست آن دیگر قطعی است، ایمان به خدا همه چیز در آن هست. اما یؤمن للمؤمنین أی یصدق المؤمنین فیما یقولون. خب پیامبر حسنش این است که تصدیق می کند مؤمنین را در گفتارشان و در خبرشان، پس معلوم می شود کار زیبایی است تصدیق مؤمنین فیما یقولون. آیه هم انحلالی است، تصدیق زید مؤمن فیما یقول، تصدیق عمرو مؤمن فیما یقول. کما اینکه وارد شده در یک شخصی که ظاهرا مؤمن بود حالا باطنا منافق بود، پیامبر که مأمور به باطن افراد نبود، می آمد به پیامبر می گفت من آدم خوبی هستم من اهل نفاق نیستم پیامبر هم تصدیقش می کرد، یک نفر بود. گفته می شود که یصدق للمؤمنین دلیل می شود بر اینکه تصدیق قول مؤمنین خوب است و هذا هو حجیة قول العادل. تأمل بفرمائید انشاءالله تا روز شنبه.